

نبوت یعنی رستاخیزی پس از آرامش

خلاصه جلسه پانزدهم: بعثت در نبوت

حضرت آیت الله خامنه ای در پانزدهمین جلسه از سلسله جلسات طرح کلی در اندیشه اسلامی در مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام و در ادامه مبحث نبوت، به موضوع بعثت در نبوت پرداختند. ایشان با بررسی حالات و تغییرات ایجاد شده در پیامبر الهی و جامعه ی پیرامون در طی به نبوت رسیدن نبی خدا، بعثت را اینچنین معنا کردند: «بعثت به معنای برانگیختگی است ... یعنی تحرک بعد از رخوت و سستی و رکود.» و بعثت در شخص نبی را مقدم بر برانگیختگی جامعه دانستند. نبی با مایه هایی سرشار و بالاتر از مردم عادی، آماده تحمل بار مسئولیتی بدان عظمت و سنگینی است ولی تا پیش از بعثت این مایه ها هنوز به ظهور و فعلیت نینجامیده و او همچون یکی از افراد معمولی دیگر در مسیر عادی اجتماع به تلاش و فعالیت مشغول است؛ وحی الهی در او تحول و انگیزش و انقلابی به وجود می آورد.

 جلسه ۱۵: بعثت در نبوت نبوت یعنی رستاخیز و انگیزشی پس از سکون و آرامش!					
آیات ۱ تا ۸ سوره مبارکه ی ضحی			آیات ۱ تا ۸ سوره مبارکه ی علق		
آیات ۱ تا ۱۲ سوره مبارکه ی نجم			آیات ۱ تا ۱۲ سوره مبارکه ی نجم		
اجتماع	نبی	برانگیختگی درونی	بعثت	دگرگونی	تحول
واژگان کلیدی					
نکات کلیدی					
آیه					
<p>خود این قسم خوردن به آن وقت، این معنی دار است. پیداست که چون سخن درباره‌ی بعثت و رسالت پیغمبر است؛ لذا این ضحی اشاره‌ی به آن نوری ست که بر اثر بعثت پیامبر اسلام و نبوت اسلام، همه‌ی آفاق عالم را فرا گرفت.</p>			<p>وَالضُّحَى <small>(ضحی/۱۷)</small> قسم به هنگام برآمدن روز و تابش نور وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى <small>(ضحی/۲۴)</small> و قسم به شبانگاه که تاریکی همه جا را پوشاند.</p>		
<p>گویا بعد از آنی که وحی آغاز شده بود، مدتی که گذشت، وحی قطع شد. پیغمبر بعد از آنی که آن برانگیختگی در او به وجود آمده، آن شور و هیجان در او پدید آمده، با پیام آور وحی خدا، جبرائیل، انس بسته؛ ناگهان میبیند که وحی قطع شد؛ به شدت غمگین بوده. چقدر طول کشیده دوران فترت؟ اسمش را می‌گویند دوران فترت. چهل روز گفته‌اند، بیشتر هم گفته‌اند. بعد سوره‌ی «وَالضُّحَى» اولین سوره‌ی بشارت آمیزی ست که به پیغمبر</p>			<p>مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى <small>(ضحی/۳۰)</small> که پروردگارت تو را فرو نگذاشته و بر تو خشم نگرفته است.</p>		

<p>اکرم خطاب میکند، میگوید: «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى»</p>	
<p>آینده، برای تو بهتر است از آغاز، از گذشته؛ فرجام کارت بهتر از آغاز کارت است.</p>	<p>وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (ضحی/۴)</p> <p>و برای تو پایان کار، نیکوتر از آغاز است.</p>
<p>شفاعت یکی از چیزهایی است که به پیغمبر خدا داده شده و آن قدر داده می شود که خشنود می شود. اما در همین دنیا هم به پیامبر اسلام آن قدر داده شد، تا خشنود شد؛ هدایت انسان ها، تشکیل مدینه ی فاضله، قهر و غلبه بر دشمن های خونین و سر سخت، فتح بلاد، روی غلظک انداختن سیر تکاملی جامعه ی اسلامی، اینها همه نعمت های خدا بود به پیغمبر اسلام.</p>	<p>وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (ضحی/۵)</p> <p>و پروردگارت چندان به تو ببخشد که خشنود گردی.</p>
<p>آیا خدا تو را یتیمی نیافت که پناه داد؟... در آغوش مهر و محبت خود، تو را نگاه داشتیم ای پیامبر. این امید دارد می دهد، می خواهد بگوید پناه خدا همیشه با توست، از کودکی هم بوده، حالا هم که بار رسالتی به این سنگینی روی دوش تو و روی دست توست؛ مَتَرَس، واهمه مکن، مبادا بینداری که خدا تو را وا گذاشته است، ابداً؛ خدا تو را وا نخواهد گذاشت، وقتی آن روز تو را پناه داد.</p>	<p>أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (ضحی/۶)</p> <p>آیا تو را یتیمی نیافت که پناه داد!</p>

دارد می‌گوید تو گمگشته بودی، تو را هدایت کردیم؛ یعنی چه گمراه بودی؟ یعنی بت پرست بودی؟ ابداً؛
یعنی آدم منحرفی بودی؟ ابداً؛
یعنی گنه‌کار بودی؟ ابداً؛

پس چه؟ یعنی این صراط مستقیمی که با بعثت و نبوت به تو ارائه داده شد، در اختیار تو نبود. آن معارف، آن قوانین، آن افکار، آن ایده‌ها که با آمدن وحی بر پیغمبر، برای قلب مقدس او روشن و آشکار شد، مگر قبل از نبوت و قبل از بعثت، برای آن بزرگوار وجود داشت؟ مسلماً نه. گمگشته بودی یعنی این. منظور از این آیه و طرح این سوره در این نوشته چه بوده؟ ... پیغمبر اکرم، همچنانی که مفاد ظاهر آیه است، گمگشته بود، در میان مردم معمولی حرکت می‌کرد، در میان جامعه راه می‌رفت و سیر می‌کرد، اگر چه از وضع ناراحت بود، اگر چه از اینکه آقا زاده‌های قریش، کنیز فلان آدم تهیدست را بگیرند، به زور تصرف کنند، رنج می‌برد و جلف الفصول را درست می‌کرد؛ پیمان جوانمردان. اگر چه لحظه‌ای حتی به خدا شرک نیاورد و در مقابل این بت‌ها تعظیم و تواضع نکرد، اگر چه لحظه‌ای با قلدرها و زورمندها نساخت و مثل یک انسان جوانمرد در آن جامعه زندگی کرد؛ اما با همه‌ی این اوضاع، آنچه پیغمبر کرد، در مسیر معمولی زندگی آن جامعه بود... ناگهان وحی الهی می‌رسد. یک تحول عمیق در وجود او و در باطن او پدید می‌آید. (آنقدر این تحول عجیب است، آنقدر شدید است که حتی در جسم پیغمبر هم اثر می‌گذارد، در اعصاب پیغمبر هم اثر می‌گذارد. پیغمبر اکرم وقتی در کوه نور، اولین شعله‌ی وحی به جانش خورد، آتش گرفت؛ دید که پیام آور خدا می‌گوید «اَقْرَأ»)

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ

(ضحی ۷)

و گمگشته‌ای نیافت که راهنمایی کرد؟

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ

(ضحی ۸)

و عیالمند تهی دستی نیافت که بی‌نیاز کرد.

اقرا باسم ربك الذی خلق... آتش به جان پیامبر می‌زند، تحولی به وجود می‌آورد؛ ناگهان در این انسان متفکر، یک انقلابی به وجود می‌آورد؛ یک رستاخیزی. اصلاً آدم، آدم قبلی نیست. محمد، محمد یک لحظه قبل نبود... اول بعثت در وجود او، انقلاب و تحولی در باطن او به وجود آمد و بعد همین انقلاب منشأ شد که بتواند دنیایی را به تحول بکشد.

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

(علق/۷)

بخوان به نام پروردگارت که آفرید.

یک سلسله‌ی منظمی را شروع می‌کند؛ اولین چیزی که برای یک انسان خداپرست مثل پیغمبر ما، که قبل از بعثت هم خداپرست بوده، مشرک نبوده؛ اولین چیزی که برای یک انسان خداپرست، موجب توجه او به خدا می‌تواند شد، دل او را به خدا جذب می‌کند، ساده‌ترین موضوع است، موضوع آفرینش است. بخوان به نام پروردگارت که آفرید. آفرینش برای اوست، تمام این مظاهر عظیم خلقت از آن اوست.

نیروی فکر و نیروی اختیار و نیروی اراده و نیروی ابتکار در انسان، اینها چیزهایی هستند که انسان را ممتاز کرده‌اند از بقیه‌ی موجودات. اصلاً یک چیز دیگریست انسان در مقابل آنها و تمام این امتیازاتی که در انسان هست، بر اثر فیضان روح خداست در او، تجلی روح خدا در انسان؛ که «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي». باری، ناگهان پیغمبر را متوجه می‌کند به یک چیزی بالاتر از آفرینش خشک و خالی؛ آفرینش انسان، آفرینش عقل، آفرینش نیروی فهم و درک، آن هم از چه؟ «مِنْ عَلَقٍ» از خون بسته و منعقد

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ

(علق/۲)

آفرید انسان را از خون بسته (علق)

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

(علق/۴)

آنکه به وسیله قلم بیاموخت.

مسئله‌ی آموزش را در انسان، باز مطرح می‌کند برای پیغمبر. و این را شما می‌دانید که اگر قلم نمی‌بود، اگر نوشتن نمی‌بود، باز بشر ترقی نمی‌کرد. آنچه که پیشرفت یک نسل را برای نسل دیگر می‌گذارد، تا آن نسل دیگر، مانند پلکانی از او استفاده کند، پایش را بگذارد روی تجربه‌ی نسل قبل و خود یک تجربه‌ی دیگری درست کند، آن نیست چیزی جز قلم. اگر چنانچه کشفیات علمی، تحقیقات علمی مربوط به نسل قبل، در اختیار نسل بعد قرار نمی‌گرفت، نسل بعد نمی‌توانست چیزی بر او بیفزاید، این را بدانید شما.

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ

(علق/۵)

آموخت به انسان چیزی را که نمی‌دانست.

آموخت به انسان چیزی را که نمی‌دانست. اینها نعمت‌های خداست درباره‌ی انسان. خب، پس انسان باید شکر کند این نعمت‌ها را. وقتی خدا به انسان آموخته، وقتی خدا راه را به انسان نشان داده، قلم را به انسان داده، انسان را خردمند کرده و آموزش داده، پس انسان بایستی برود به طرف قله‌ی اوج، پس باید انسان یک لحظه انحطاط نداشته باشد. انسان باید دیگر برگشت و بدبختی نداشته باشد، آیا این جور است؟

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى

(علق/۶)

نه چنان است، همانا که انسان گردن‌کشی می‌کند.

طغیان بشر، سرکشی‌ها و گردن‌کشی‌های انسان‌های عاجز و طاغوت‌ها در مقابل رحمان‌ها، صف‌آرایی کردنشان، اینها بشریت را بدبخت کرد. این طغیان‌ها نگذاشت که بشر به هدایت برسد. پرورش پیدا کند، بشود آن چنان که خدا برای او اراده کرده بود. طغیان‌گرها نگذاشتند. وقتی خودشان را بی‌نیاز دیدند، طغیان کردند، سرکشی کردند، از راه خدایی خارج شدند.

<p>ببینید، باز دارد پیغمبر ساخته می‌شود. توجه به لطف خدا، توجه به بزرگواری خدا، توجه به آموختن خدا، توجه به اینکه خدا آفریدگار است، توجه به اینکه خدا آموزنده است، توجه به اینکه خدا اکرم است و توجه به اینکه انسانیت به آنجا که باید برسد، نرسیده است و توجه به اینکه تقصیر طغیانگران است.</p>	
<p>طغیان بر اثر احساس بی‌نیازیت. استغناء، غناء، جمع ثروت، انباشتن گنج‌ها و ثروت‌ها، گردن‌ها را برمی‌افرازد، و وقتی گردن‌ها برافراشته شد، وقتی قدرت‌های غیر خدایی به وجود آمد و شکل گرفت، آن وقت است که بشریت دیگر به آن سرمنزل نمی‌رسد.</p>	<p>أَنْ رَأَى اسْتَعْتَى (علق ۷)</p> <p>همین که خود را بی‌نیاز ببیند.</p>
<p>آیا این طغیانگران عاقبت موفق خواهند شد؟ نه! باز بازگشت به پروردگار توست؛ عاقبت برای خداست، پایان کار به سود خدا و جبهه‌ی خداییست.</p>	<p>إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى (علق ۸)</p> <p>بی‌گمان به سوی پروردگار توست بازگشت.</p>
<p>[آیه] مربوط به مسئله معراج است، اگرچه که اشاره می‌کند به تحول درونی پیغمبر و حالت گیرندگی وحی، اما مناسبت سوره «والنجم» این است که پیغمبر آنچه که از ماجراهای سفر شبانه، سفر معراجی بیان می‌کرد، این‌ها گوش نمی‌کردند؛ آیه در این مقام دارد حرف می‌زند.</p>	<p>وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (نجم ۷)</p> <p>قسم به اختر، چون فروافتد.</p> <p>مَا صَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ (نجم ۲)</p> <p>که دوست شما گمراه نگشته و به خطا نیفتاده است</p>

<p>«مره» به معنای فرزاندی و خردمندی و حکمت، که مفسرین گفته‌اند اشاره است به جبرئیل؛ که آنچه او نقل می‌کند از قول جبرئیل نقل می‌کند و خدا به وسیله جبرئیل به او این چیزها را آموخته</p>	<p>دُوْمِرَّةَ فَاسْتَوَى (نجم/۶)</p> <p>آن فرزانه خردمند، پس برپای ایستاده است.</p>
<p>«اعلی» یعنی برترین، افق هم که معلوم است. در یک افق برتری قرار دارد پیغمبر... یعنی در سطح بالاتری قرار داشت پیغمبر که توانست پیغمبر بشود</p>	<p>وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى (نجم/۷)</p> <p>و او در افق برتر و بالاتر است.</p>
<p>یعنی پیغمبر نزدیک شد به خدا و نزدیک‌تر، بر اثر عبادت‌ها، بر اثر ریاضت‌ها، بر اثر تفکرها و تدبیرها و بر اثر لطف‌هایی که خدا به طور اختصاصی به او کرده بود، روحش به خدا نزدیک و نزدیک‌تر و آماده‌ی گرفتن وحی می‌شد. بعضی گفته‌اند منظور از دنا یعنی جبرئیل به پیغمبر نزدیک شد و تدلی بر او آویخت؛ یعنی خودش را رساند به پیغمبر تا اینکه وحی را به او برساند. به هر حال فرقی نمی‌کند؛ اما معنای اول به نظر ما نزدیک‌تر و ظاهرتر است.</p>	<p>ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى (نجم/۸)</p> <p>پس نزدیک گشت و نزدیک‌تر.</p>
<p>به آن اندازه‌ای به خدا نزدیک شد روح مقدس پیغمبر، آنقدر نزدیک شد که دیگر از او نزدیک‌تر برای هیچ انسانی متصور نیست؛ نزدیک نزدیک.</p>	<p>فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (نجم/۹)</p> <p>پس به فاصله‌ی دو کمان رسید و یا از آن کمتر.</p>

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى

(نجم ۱۷)

دل آنچه را دیده دروغ نگفته
است.

آنچه که مشاهدات دل پیغمبر است، به پیغمبر
دروغ نگفته، درست دیده، اشتباهی ندیده [است].

بخشی از بیانات آیت الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۱۱ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

در پیغمبری، یک تحول و دگرگونی هست، باید بگویم دو تحول و دگرگونی. اول در وجود خود پیغمبر؛ بعثت، رستاخیز، انقلاب، تحول، اول در درون و ذات خود پیغمبر، در باطن خود نبی به وجود می‌آید. اول او عوض می‌شود، اول او از حال رکود و رخوت خارج می‌شود، بعد از آنی که در روح او، در باطن او قیامتی برپا شد، بعد از آنی که رستاخیزی در درون ذات نبی و روان او به وجود آمد، مثل سرچشمه‌ای که در هر لحظه‌ای میلیاردها جریان آب از او استخراج می‌شود و می‌ریزد... بعد همین سرچشمه، همین تحول، همین شور، همین انقلاب، همین رستاخیز، از این چشمه‌ی فیاض جوشان، که روح نبی و باطن نبی‌ست، می‌ریزد به اجتماع، منتقل می‌شود به متن جامعه بشری. بعد از آنی که در او تحول به وجود آمد، در جامعه تحول به وجود می‌آید.